سخنرانی مسجد ملک (تهران) جلسه 7

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(وَ إنْ مِنْ أُمَّةٍ إلاَّ خَلا فيها نَذيرٌ) [1]

از جمله مسلّميّات حکمت متعاليه اينست که حقّ متعال در جانب فاعليّت و از وجهه فيّاضيّت در طرف لايتناهی است. يعنی فيض خدا عدّ و حدّ و نهايت ندارد. قدرت فيّاضيّت خدا محدود به حدّی و متعيّن به مرزی نيست. اين از مسلّميات حکمت متعاليه است.

باز از مسلّميات است که استعداد و قابليّت و لياقت اين طرف (يعنی طرف ممکنات) هم لايتناهی است. در جنبه و وجهه استعداد و هيولويّت هم، ممکنات در طرف لانهايه می‌باشند. وقتی فاعل در طرف لانهايت در فعاليت، و قابل هم در طرف لانهايت از جنبه قبول؛ در اينصورت اگر بنا شود تمام فيض، يعنی تمام فعاليّت و فاعليّت خدا، دفعتاً به منصه بروز برسد و بغتتاً موجود شود، لازم می‌آيد که غيرمتناهی محدود به حدّ شده باشد و اين مطلب بالبداهة العلميه باطل است. غيرمتناهی محدود نمی‌شود. غيرمتناهی معنايش غيرمحدود است. محدود شدنِ غيرمحدود خُلف و جمع بين ضدّين است. پس اگر خدا بخواهد تمام فعاليّتی را که دارد دفعتاً به کار ببرد، يعنی فياضيّت لايتناهی خدا دفعتاً به وجود بيايد، لازم می‌آيد غيرمتناهی و غيرمحدود، محدود شده باشد. چون اين مطلب ممتنع است، فيض خدا به تدريج است. فيض خدا متدرّجاً، متوالياً و پياپی به ممکنات می‌رسد. چون چنين شد لازم مي‌آيد در وجود، اوّلی و دومی باشد، و أقدمی و آخری باشد. نسبت‌هايی مثل مقدّمی و مؤخری و سابقی و لاحقی و اشرفی و اخسّی و بالائی و پائينی به واسطه اينکه خدا فيض خودش را متدرّجاً مي‌دهد پيدا می‌شود.

اگر بعضي اين عبارات را نفهميدند، بنده را معذور دارند. من پی‌ریزی مطلب را بايد روی ميزان علم كرده باشم و با استدلال و دليل عقلی بايد بگويم. چند مقدّمه بايد گفته شود.

مقدّمه اوّل: آنكه خدا هر چه فياضيّت دارد نمی‌شود دفعتاً به وجود بيايد. فيض خدا متدرّجاً می‌آيد. وقتی متدرّجاً آمد، يك فيض اوّل می‌شود، يك فيض دوم. يك فيض مقدّم می‌شود، يك فيض مؤخّر. اين مطلب پايه و اساس فلسفه در قاعده امكان اشرف است.

مقدّمه دوم: حال كه بنا شد فيض خدا به تدريج باشد، فيض خدا اوّل و دوم و سوم داشته باشد و مقدّم و مؤخّر داشته باشد، بايد فهميد هر فيض كه در خلقت مقدّم شد، اشرف و اعظم است. هر چه اوّل شد، شريف‌تر است. هر چه دوم و مؤخّر شد، پست‌تر و داني‌تر است.

خوب مطالب را ضبط كنيد. مثال هم در خارج داريم؛ مانند نور آفتاب كه به تدريج می‌رسد. دفعتاً تمام انوار آفتاب همه جهان را نمی‌گيرد، بلكه اشعّه از آفتاب به تدريج صادر می‌شود و به فضا پراكنده می‌شود. امواج نور و حرارت آفتاب به تدريج به اشياء می‌رسد. چون به تدريج به اشياء می‌رسد، اوّل و دوم پيدا می‌كند؛ مقدّم و مؤخر پيدا می‌كند. اوّل نور آفتاب به فضای نزديك و مجاور خودش می‌رسد و از فضای مجاور به فضای دورتر سرايت می‌كند. نور آفتاب هر چه نزديكتر به آفتاب است، قوي‌تر است و حرارتش بيشتر و نوريّتش شديدتر است. هر چه دورتر می‌شود، تشعشع و حرارتش كمتر می‌شود.

حرارت بخاری، به تدريج به فضا سرايت می‌كند. اوّل هوای مجاور را گرم می‌كند، بعد هوای مجاور آن، هوای كنارتر را گرم می‌كند و همينطور تا به آخر فضای شبستان. چون به تدريج است اين هوا اوّل حرارت را می‌گيرد، آن هوا دوم و هوای آخر شبستان سوم می‌گيرد. هر چيزی كه به بخاری نزديكتر است حرارتش بيشتر و شديدتر است. آن هوايی كه دوم گرفته، حرارتش ضعيف‌تر است. از اين قبيل مثال هزاران نمونه هست.

تو خود حديث مفصّل بخوان از اين مجمل

صدای بنده كه پخش می‌شود اوّل به اين گوشِ نزديك می‌رسد. بعد به گوش دوردست‌ها می‌رسد. هر كه نزديكتر به من است، صدای مرا بهتر می‌شنود. چون صدا در نزديك بلندتر است. در دورتر موجش كمتر می‌شود و صدا را ضعيف‌تر می‌شنوند.

مقدّمه سوم: فيض اگر بخواهد به دنیّ و پست برسد چاره نيست جز اينكه اوّل بايد به شريف و عالی برسد و از مجرای او به دنیّ و پست برسد و الاّ طَفْره لازم می‌آيد و طفره [2] هم محال است.

در مثال بالا اگر بخاری بخواهد حرارت داشته باشد، اوّل به هوای مجاور می‌رسد. بعد از هوای مجاور به يك متر آن طرف‌تر و بعد دو متر آن طرف‌تر می‌رسد؛ و محال است كه حرارت از این بخاری به شما برسد الاّ اینكه اوّل باید از هوای وسط عبور كند بعد به شما برسد. اگر اینجا را نگیرد و دفعتاً پیش شما بیاید، طفره است. مثل اینكه اگر بنده بخواهم روی عرشه منبر بنشینم اول باید از پلّه پائین بیایم. ممكن نیست با طی نكردن آن درجات يك مرتبه من آنجا بنشینم. اگر از بالا بخواهم پائین بیایم، باید پلّه پلّه بیایم تا بالاخره به پائین برسم. باید وسائط اوّلیه طی شود بعد به پلّه بالا برسم. محال است كه من این فضا را سیر نكرده اینجا پیدا شوم. این طفره است و طفره محال است. چون چنین است حرارت بخاری و نور این چراغ، اوّل باید هوای مجاور خودش را گرم كند و هوای مجاور خودش را روشن كند بعد به هوای دور برسد. پس فیض حرارت بخاری محال است به آنكه دور است برسد مگر اینكه هوای نزدیك را گرم كند و بعد به هوای دور برسد. نور چراغ اوّل باید پلاتین (این سیمی كه وسطش هست) را قرمز و روشن كند. بعد خود لامپ را نورانی كند و بعد هوای مجاور آن را. محال است نور به من برسد الاّ اینكه اوّل باید به خود سیم و لامپ رسیده باشد. بدون اینكه نور به سیم برسد ممكن نیست به من برسد. پس سه مطلب و مقدّمه این شد:

مقدّمه اوّل: چون خلقت یكمرتبه نمی‌شود، اوّل و دوم پیدا می‌كند.

مقدّمه دوم: مخلوق اوّل اشرف از مخلوق دوم است.

مقدّمه سوم: فیض به مخلوق دوم محال است برسد مگر اینكه اوّل به مخلوق اوّل رسیده باشد و از مجرای او به مخلوق دوم برسد.

نام مجموع این سه مطلب «قاعده امكان اشرف» است و باید «قاعده ممكن اشرف» بگویند اما به يك لطفی اینجا «امكان» گفته‌اند. [3] سرّ این قاعده از شیخ اشراق -شیخ شهاب‌الدین سُهروردی- درآمده و بعد به دست حكما افتاده است. آن‌ها هم مالش دادند برهاني‌اش كردند و اسمش را گذاشتند «قاعده امكان اشرف». قاعده امكان اشرف همین بود كه من گفتم. از این ساده‌تر نمی‌شود بیان كرد. من به قدری شیر فهم كردم كه بچّه‌های مجلس هم فهمیدند.

گفتیم این عالم نظم دارد. این عالم، وجود مخلوقاتش درجات دارد. اوّل و دوم و سوم دارند. اوّل و دوم و سوم زمانی نیست، ذاتی است و رتبی است. ملتفت باشید، درجات دارند. مخلوقات این عالم درجه پستِ پستش عناصر است؛ آب و خاك و آتش. يك درجه بالاتر نباتات است كه اینها نموّ دارند و در طول وعرض و عمق نموّ می‌كنند. يك درجه بالاتر حیوان است كه علاوه بر نموّ، جنبش و

حرکتِ بالاراده دارد. يك درجه بالاترش انسان است که علاوه بر نموّ و جنبش، دارای قدرت اختیار و شعور و عقل هم هست. اینها درجات وجود است.

انسان هم درجات دارد. بعضی درجات انسان بر فرشته می‌چربد. بعضی درجات انسان که انسان کامل باشد، فوق درجات وجود است. انسان کامل به حسب صنف، درجات دارد. درجه کامل اکمل، درجه وجود ذی‌جود کیهان شوکت امکان مِکنت، عقل کلّ، خاتم الرسل، احمد محمود ابوالقاسم محمّد9 است. درجه وجود این بزرگوار است. این بزرگوار در رأس مخروط نور وجود واقع شده. این بزرگوار اوّل تابشی است که از آفتاب احدیّت طالع شده است. این اوّلین مخلوقی است که خدا او را آفریده است. دلیل ما بر این مطلب روایات است.

حضرت به جابر فرمود: اوّل نوری که خدا آفرید نور پیغمبر تو بود. سپس از این نور آفرید هر خیر و نیکوئی را. [4] اشرف تمام ممکنات حضرت خاتم النبیین9 است و مصدر تمام اشیاء و منبع تمام ممکنات آن حضرت است. خدای متعال اختراع کرد از نور عظمت خودش نور حضرت خاتم النبیین9 را. چه جور اختراع کرد؟ جور ندارد! فعلاً بحث نمی‌کنیم. بالاخره خدا ابداع کرد از نور عظمتش نور مقدّس پیغمبر را. آن وقت از نور مقدّس پیغمبر، نور مقدّس علی7 را. از نور این دو انوار، ائمه طاهرین: را. از انوار این‌ها انوار انبیاء و مُرسلین را. از انوار این‌ها بعضی انبیاء و ملائکه را به درجاتی که دارند. آن وقت از انوار فرشتگان و از انوار خود این بزرگواران صلحاء و مؤمنین را خلق کرد. همین جور می‌آید پائین تا خلقت سگ و موش، تا خلقت قاذورات، تا خلقت بدتر از قاذورات که شمر و یزید است.

نظامی دارد عالم آفرینش که به ترتیب اشرف و اخسّ است. اشرف و اقوَم از همه، نور مقدّس پیغمبر9 است. سپس علی7 است. سپس یازده نفر از فرزندان علی7. اینها اشرف از همه هستند و انوار انبیاء و مرسلین، و بعد انوار صلحاء و عبادالله الصالحین از قبیل سلمان و ابوذر.

در مقدّمه سوم گفتیم که اگر بخواهد فیض از فیّاض به اخَسّ برسد، اوّل باید به اشرف برسد بعد به اخسّ برسد. حرارت اگر از اینجا می‌خواهد بیاید آن سر شبستان، اول کمر شبستان را باید گرم کند، آن وقت آخر شبستان را. نور چراغ اوّل باید به لامپ برسد، او را روشن کند، بعد هوای مجاورش را، بعد آخر شبستان را. زیرا طفره محال است. ممکن نیست چراغ، شبستان را روشن کند امّا لامپِ خودش را روشن نکند. حرارت بخاری شبستان را گرم کند اما لوله خود را گرم نکند. این طفره است. محال است. پس هر فیضی اوّل به نزدیکتر (اشرف) می‌رسد و از اشرف به اخسّ

می‌رسد. این را که دانستید انسان کامل که کدبانوی عالم طبیعت است و حجّت خداست، خواه پیغمبر باشد خواه وصیّ پیغمبر باشد، در درجات وجود او اشرف از سایر افراد انسان است. پیغمبر ما به درجاتی از ما اشرف است. امام زمان7 به هزار میلیارد درجه از افراد بشر اشرف است. چون انسان کامل ذاتاً اشرف و اقدم و اعظم است، اگر بنا شود بخواهد فیض به ما برسد باید اوّل به او برسد؛ سپس به ما برسد. خوب دقّت کنید. باور نمی‌کنم کسی به این سادگی مطلب را گفته باشد. من علاقه دارم که شما در اصول معتقدات خودتان روی علم حرف بزنید، لذا ساده می‌کنم.

گفتیم انسان کامل بلاشك اشرف افراد انسان است. امام زمان7 ناخن پایش بر همه ما ترجیح دارد. اصلاً خاك نعلین امام زمان7 بر ما شرف دارد. این وجود مقدّس به حسب درجات وجود، اقرب به حقّ متعال است. لهذا اشرف است؛ لهذا اعظم است؛ لهذا اقدم است به تقدّم ذاتی رُتبی نه تقدّم زمانی. اگر بنا شود فیض به ما برسد و در هر زمانی فیض بخواهد به افراد بشر برسد، باید اوّل، آن فیض به انسان کامل وقت برسد، به ولیّ وقت برسد، سپس به مردم برسد.

یکی از فیض‌های خدا، فیض حیات و زندگی است. یکی فیض رزق است. یکی فیض علم است. یکی بهره قدرت است. یکی فیض رحمت و رأفت است. یکی فیض سلطنت است. یکی فیض سخاوت و جود و کرم است برو تا آخر. اسماء جمال و جلال خدا، رحمت رحمانی، رحمت رحیمی، اُنس، شفقت، محبّت، رفاقت، سلطنت، سطوت، امان، سلام، اینها تمام صفات کمالی است که از خدا به خلق می‌رسد. این فیض‌های الهی که بنا شده به خلق برسد، اوّل باید به انسان کامل برسد. اوّل باید به ولّی وقت برسد و از مجرای او به دیگران برسد.

«بِکُمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ.»

زیارت جامعه را بخوانید. در این زیارت تأمُل و تدبّر کنید. کلمه به کلمه او مفتاح یك اصل از اصول اعتقادی ما شیعه است. خدا به شما فتح کرده است و به شما ختم می‌کند.

«إِنْ ذُکِرَ الْخَیْرُ کُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ.»

اي آل محمّد! اگر خیری ذکر شود، اگر نام خیری را ببرند، اوّلِ آن شمایید، آخرِ آن شمایید، اصل و ریشه آن شمایید، معدن و منبع و مخزنش شمایید، و از شما شروع می‌شود و به شما پایان پیدا می‌کند. تمام اینها مطابق با عقل است. به خدا اگر منصفی فی‌الجمله انصاف بدهد، یك خورده درس خوانده باشد، ملاّ باشد دو تا از همین دعاها و زیارات ما مثل زیارت جامعه‌مان، مثل دعای صباح و کمیل و دعای سمات را دقّت کند، می‌فهمد این مذهب حقّ است.

امسال در مکّه يك پسر سنّی ديدم. ظاهراً رئيس يك شعبه مهمِ شهربانی اندونزی بود. با يكی از رفقای ما در مسجد الحرام همصحبت شده بود. ايشان كتاب «مفاتيح الجنان» و دعای كميل را داشته می‌خوانده، و او هم گوش می‌داده است. بعد او هم گرفته خوانده. سؤال كرد اين دعا از كجا است؟ گفت: مال علی7 است. شما اينطور چيزها داريد؟! يك قدری باشعور بود. متمايل به تشيّع شد. او را برداشت آورد پيش ما و شرح آن را نمی‌خواهم بگويم.

اگر خيری ذكر شود شماييد اولّ آن، شماييد معدن آن، شماييد ريشه و تنه و شاخه آن.

بالجمله بايد اوّل انسانِ كامل، حيات را بگيرد، او بايد اوّل علم را از خدا بگيرد، سپس در رتبه ذاتی به من علم و حيات برسد. اين اولويّت و ثانويّت، زمانی نيست، ذاتی است. در رتبه اوّل بايد وجود به انسان برسد، در رتبه دوم وجود به حيوان می‌رسد، در رتبه سوم وجود به نبات می‌رسد، در رتبه چهارم وجود به جماد می‌رسد. اگر در عالمِ وجود، انسان نباشد محال است حيوان پيدا شود، چون نوبت نمی‌رسد كه حيوان وجود پيدا كند. اگر در عالمِ وجود، حيوان موجود نباشد محال است وجود به نبات برسد. به حكم قاعده امكان اشرف، او در رتبه مؤخّره است. بايد وجود به انسان برسد، انسانی در اين عالم موجود باشد تا وجود به حيوان برسد. همينطور بايد وجود حيات به انسان كامل و به ولیّ‌الله برسد و از مجرای او فيض به ما برسد و الاّ طفره لازم می‌آيد. گفتيم طفره محال است. پس دائماً تا يك انسان روی اين كره است، تا يك حيوان روی اين كره است، تا يك شاخه سبزی روی اين كره است، تا يك مثقال طلا و نقره و عقيق و فيروزج در جگر اين زمين است، تا يك نخود مس در اين زمين است، بايد امام زمان7 باشد، بايد حجّت خدا باشد، بايد ولیّ خدا باشد، زيرا حكم قاعده امكان اشرف اينست.

حيات و فيض زندگی و فيض وجود محال است كه به دانی برسد، الاّ اينكه مراتب سابقه را طی كند. اوّل «اعلی» فيض وجود را بگيرد، سپس «عالی» فيض وجود را بگيرد، بعد از آن «دانی» بگيرد و بعد «ادنی» بگيرد. اين قانون علمی است. به قول ما خراساني‌ها «نم به درزش نمی‌رود!» اين قانون از فولاد هم محكم‌تر است. يا بايد زير اين قانون بزنند، يا بايد گردن زير بار شيعه بدهند. شما قدر اين مذهب را نمی‌دانيد! مفت گيرتان آمده.

گوهری طفلی به قرصی نان دهد

هر كه او ارزان خَرَد ارزان دهد

مُفت گیرتان آمده است. از اوّل که به دنیا آمده‌اید شیخ آمده درِ گوش شما گفته: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللهِ». درِ آن گوشت گفته «أشهدُ أنَّ أميرَالمؤمنينَ و أولادَهُ المعصومينَ أولياءُ الله» و بزرگ شدید. مادرت گفته وقتی خواستی بلند شوی بگو: «یا علیّ». از اوّل تو را با نام علی7 آشنا کردند. کام تو را به نام علی7 و تربت پسر علی7 برداشتند و ناف تو را به مِهر او بریده‌اند.

ناف ما بر مِهر او بُبریده‌اند

در دل ما عشق او کاریده‌اند

لذا مفت هم می‌دهیم. لذا هر بزغاله‌ای که پیدا مي‌شود (آتشم می‌گیرد به خدا) حیف بزغاله! هر گاوی که پیدا می‌شود، خُواری [5] می‌کشد، چهارتا بچه شیعه دورش می‌دوند. این‌ها بدبختی است. در فلان محلّه بچه شیعه را سنّی می‌کنند. بی مُهر نماز می‌خواند! دست بسته نماز می‌خواند! چطور شده بچه شیعه رفته اینطور شده؟! يك اطلاعاتی من دارم که از هزارتای شما، از ملاّ و عامّی‌تان یکی از آن اطّلاعات را ندارید. جگر ما داغ پیدا کرده! نمی‌توانم حرف بزنم چون تأثیر ندارد. شما نمی‌دانید بر سر بچه مسلمان‌ها از چپ و راست چه بمباران‌هایی می‌شود. بمباران‌های مادّیگری، بمباران‌های صوفیگری، بمباران‌های سنّی‌گری. باز فضله سنّی بر بهائی و کسروی شرف دارد. همه هم خوابیده از بالا تا پائین لالا کرده‌اید. آتش می‌گیرم.

به هر حالت دو جهت و دو علّت پیدا شده که بچه شیعه، سنّی می‌شود. یکی خواب این طرف است. چوبان خوابش برده و شبان‌ها لالا کرده‌اند. لذا گرگ‌ها به گله گوسفند حمله کرده‌اند. شبان بیدار و هشیار نیست. شبان دور رمه نمی‌چرخد. می‌گویم و هیچ وحشت نمی‌کنم. چون صاحب‌الزّمان7 از من مؤاخذه می‌کند اگر نگویم. این يك جهت.

جهت دوم اینکه، برلیان را مفت گیرش آمده. بابایش خریده آورده به انگشت او کرده. دو تا نازِ بچّه را کشیده به این مفتکی برلیان پنج هزار تومانی آمده دست بچه. بر باد رود هر آنچه از آب در آید. چون مفت آمده با دو تا شبهه که القاء می‌کنند از دست می‌دهد. نبودنِ شبان و مفت به دست آمدن این نعمت، منشأ شده است که دارد از دست می‌رود. شما مردم هم خوابید ککتان نمی‌گزد. مبّلغ داشته باشید و نداشته باشید برای شما یکسان است. الآن يك گوینده زبردست شما، يك نفر خطیب شهیر یعنی سپهبد اردوی، از کار بر کنار شده است. حالا هر عواملی است من نمی‌توانم تشریح کنم! چقدر متأسف هستید؟ هیچ! آثار اسف و تحسّر در شما هیچ دیده نمی‌شود. مگر بعضی، گوشه و

کناری، وقتی، صحبت بشود. من حقایق را می‌گویم. به هر حالت خوابیدن چوبان و مفت بدست آمدن مذهب، این دو، منشأ شده است.

مذهب شیعه پایه‌اش از فولاد ریخته شده است. از فولاد محکم‌تر است. هر که انصاف داشته باشد، قاعده امکان اشرف را که فهمید، می‌گوید در مذاهب دنیا حقّ با مذهب شیعه اثنا عشریّه است. حقّ می‌گوید. تا يك بشر روی زمین است باید حجّت خدا باشد، باید کدبانو برای این عالم باشد. فیض وجود، فیض حیات، فیض علم، فیض قدرت، اوّل باید به ولّی امر برسد. از او تراوش کند و به مراتب پایین‌تر تعدی کند و به سلاطین دنیا برسد. فیض علم باید اوّل به عالم برسد. یعنی ولّی امر که عالِم علی الاطلاق است. سپس از او به علمای دیگر برسد. تا يك نفر عالِم روی زمین است یقین بدان ولّی امر هست. تا يك نفر صاحب قدرت در روی زمین است، بدان ولّی امر و صاحب عصر هست. زیرا که تمام این فیض‌ها اوّل باید به انسان کامل که اشرف است برسد، سپس به اخسّ و ادنی که سایر افراد انسانند.

اینجا يك اِن قُلتُ هست که فرصت ندارم بگویم. انشاء الله به عهده فردا اگر زنده ماندم و یادم بود آن مطلب را مطرح می‌کنم که چرا آن ولیّ باید روی این کره باشد. به چه دلیل باید کدبانو روی این کره باشد؟

پس به حکم قاعده امکان أشرف، اوّل حجّت است، سپس مردم:

«الـحُجّةُ قبلَ الخَلق»

حجّت پیش از خلق است به پیشیِ رتبیِ ذاتی. اوّل باید فیض حیات به ولیّ خدا برسد بعد به من به حکم بیانی که دیروز و پریروز کردم.

«الـحُجّةُ بَعدَ الخَلق»

حجّت بعد از خلق است، چون علّت غائی است و به حکم بیانی که فردا یا پس‌فردا می‌کنم.

«الـحُجّةُ مَعَ الخَلق»

حجت باید پیش از خلق به حکم قاعده امکان أشرف، و بعد از خلق به حکم علّت غائی، و مع الخلق به حکم این دو. پس بشر بدون حجّت نیست.

بنازم خاك پایت را ای جعفربن محمد الصّادق7. قربانتان بروم ای آل محمّد:. قریب شصت روایت در يك کتاب و در يك باب تحت همین عنوان که «الحجّة مع الخلق، الحجّة قبل الخلق، الحجّة بعد

الخلق» داریم. این روایات هر يك برهان عقلی است. عُمَرشان این چنین حرف زده؟! ترش می‌کند! ابو بکرشان اینطور حرف زده؟ می‌چاید! پدر جدّ آن‌ها این حرف‌ها را نمی‌فهمند. به خدا اگر عمر و ابوبکر و عثمان و معاویه پای منبرم بودند شعور و فهم منبر مرا نداشتند؛ با اینکه من چیزی نیستم. خاك پای اهل علم به شمار نمی‌روم. اینها می‌توانند حرف مطابق با عقل بزنند؟ او امام صادق7 است او امام باقر7 است که يك ذرّه از علم او دنیا را به موج می‌آورد. آنها هستند که شصت عبارت دارند: «الحجّة مع الخلق، الحجّة قبل الخلق.» اگر دو نفر روی زمین باشند يکي از آن‌ها حجّت خداست. همه این سخن مطابق عقل است.

«لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ لَسَاخَتْ.»

شاید بیست روایت مضمونش اینست که اگر زمین بدون حجّت باشد، اهلش را فرو می‌برد.

خدایا! به حق حجّةابن الحسن7 نعمت ولایت دوازده امام را از ما زوال میاور. آنچه از صلب ما به وجود می‌آوری همه را شیعه اثنا عشری قرار بده.

ناف ما بر مِهر او ببریده‌اند مهدی مظفّر امام عصر بر مسندش و سریر حکم در حکم وی این چرخ گرد گرد

در دل ما عشق او کاریده‌اند اُمّید اُمم شاه اِنس و جان هم بار خدا هم خدا یگان چون گوی که در حکم صولجان

خدایا! به حق ذات مقدّست به زودی ما را به این سرور برسان.

و امّا روضه:

«وَلَدی لقد اِسْتَـرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنیا وَ غَمِّها.»

گریه امروز مال پیرمردهای مجلس است.

« وَلَدی لقد اِسْتَـرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنیا وَ غَمِّها و صِرتَ إلی روح و ریحان و بقی ابوكَ وحیداً فریداً.»

مي‌خواهی بدانی چقدر حسین7 به علی اکبر علاقه دارد؟ برو کربلا. 1321 سال است می‌گذرد هنوز بابا بدن بچهاش را بغل گرفته! هنوز قبر علیّ اکبر پائین قبر حسین7 است. بببی ما زینب3 خیلی ملاحظه می‌کرد مبادا عملی صادر شود که بر امام حسین7 ناگوار باشد. تا آنجا که می‌توانست از ناله بلند زن و بچّه جلوگیری می‌کرد، مبادا اسباب شماتت دشمن شود، برادرش حسین7 متأثر شود. تا می‌توانست جلو بچه‌ها را می‌گرفت که از خیمه بیرون نروید و چشم کسی به سایه

چادرشان نیفتد. یك وقت دیدند همین ببی، با پایای برهنه از خیمه بیرون آمده و مقابل لشکر داد مي‌زند: «وا أُخیّاه و ابن أُخیّاه» چرا افتادی ای نونهال نو ثمرم.

[1] . فاطر: 24

[2] . طفره: پریدن (فرهنگ معین)؛ طفره: خیز برداشتن، جستن؛ طفره رفتن: کوتاهی کردن (فرهنگ عمید)

[3] . آخوند ملاّصدرا در «شرح اصول کافی» در «کتاب الحجّة» باب «أن الأرض لاتخلو من حجة» در شرح حدیث اول می‌گوید: «و أیضاً قاعدة الامکان الاشرف دالّة علی وجودهم فی کلّ زمان کما لا یخفی علی من تأمّل.»

[4] . عَنْ جَابِرِبْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللهِ9: أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللهُ تَعَالَی مَا هُوَ؟ فَقَالَ9: نُورُ نَبِیِّكَ یَا جَابِرُ، خَلَقَهُ اللهُ ثُمَّ خَلَقَ مِنْهُ كُلَ خَیْرٍ. (بحارالأنوار، ج 15، ص 24)

[5] . بانگ گاو (فرهنگ عمید)